

اعتبارات ماهیت و تحلیل چگونگی جریان آنها در «وجود» از دیدگاه ابن سینا

علی ارشد ریاحی*^۱، جواد عظیمی دستگردی^۲

چکیده

اعتبارات «بشرط لا» و «لابشرط» و «بشرط شیء» در فلسفه ابن سینا اهمیت ویژه‌ای دارد. از نظر او، آنها هم در ماهیت جاری می‌شوند و هم در وجود. از نظر ابن سینا این اعتبارات در مفاهیم کلی جاری می‌شود و در نتیجه، ارتباط ذهن و خارج و جنبه‌های مختلف حکایت‌گری یک مفهوم کلی تبیین می‌شود. اگرچه عمده کاربرد این اعتبارات در مفاهیم ماهوی و برای تبیین کلی طبیعی و نحوه وجود آن در خارج، همچنین نپذیرفتن نظریه مثل افلاطونی و فرق‌گذاشتن بین جنس و ماده و فصل و صورت است، اما از طرف دیگر با جاری‌ساختن این اعتبارات در مفهوم وجود، حصصی از مفهوم وجود به دست می‌آید که علاوه بر مشکک‌ساختن وجود، باعث می‌شود وجود واجب در ذهن تعینی واقعی داشته باشد؛ به این ترتیب، می‌توان احکام و اوصاف خدا را مورد نفی و اثبات قرار داد، به طوری که اعتبار معرفت‌شناسی داشته باشد. ابن سینا به نحوی وجود خدا را «بشرط لا» تعریف می‌کند که نمی‌توان تنها با این اعتبار، آن را با «لابشرط» بودن وجود حق در کلام عرفا منافی دانست.

کلیدواژه‌ها

ابن سینا، بشرط شیء، بشرط لا، لابشرط، وجود

۱- نویسنده مسئول: استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. arshad@ltr.ui.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. jazimi067@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۹/۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۷

بیان مسئله

مباحثی چون دوگانگی وجود و ماهیت، از همان سده‌های نخستین شکل‌گیری فلسفه در بین مسلمانان مطرح بوده و آرای متفاوتی در مورد آن و مسائل پیرامونش بیان شده است. در پی اثبات این دوگانگی، فروعی از جمله ارتباط این دو، مطرح و به دنبال آن، مشاهده شده است که برخی از احکام آنها به یکدیگر سرایت می‌کند؛ برای مثال، «لابشرط»، «بشرط لا» و «بشرط شیء» اعتباراتی است که در کتب فلسفی برای ماهیت از جهت تقیدش به امور دیگر، شهرت یافته است/ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ-الف، ج ۱، ص ۱۹۶-۲۰۲، اما برخی از فلاسفه و عرفا آن را در وجود نیز جاری کرده‌اند. این اعتبارات با احکام و لوازم متفاوتی که دارند/قیصری، ۱۳۸۱، ص ۸، بعضی از احکام وجود را به چالش می‌کشند. آنچه این چالش را تشدید می‌کند، نحوه‌های مختلفی است که از چگونگی جریان آنها در مفهوم وجود و یا حقیقت وجود بیان شده است: در برخی موارد، عدم شناخت آنها و در نتیجه، نداشتن درک صحیح از آراء یک فیلسوف سبب می‌شود اشکالاتی بر نظریه‌ای وارد آید که منشأ درستی ندارد. ابن‌سینا از کسانی است که به‌طور مفصل، این اعتبارات را در *الهیات شفاء* مورد بحث قرار داده و از آنها در حل برخی از اشکالات در زمینه ماهیات، استفاده کرده است. او با توسعه‌ای که در مقسم این اعتبارات می‌دهد، آنها را در وجود هم جاری ساخته، با بهره‌گیری از مبانی‌اش، به‌ویژه تباین وجودات، اوصافی را برای واجب‌الوجود اثبات می‌کند که بعدها موضوع برای نقدهای عرفا و برخی از فیلسوفان در حکمت متعالیه قرار گرفته است. بررسی این اعتبارات از اهمیت خاصی در فلسفه برخوردار است، به‌ویژه وقتی مسائلی مانند «ماهیت نداشتن واجب‌الوجود»، «جعل ماهیات»، قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» و غیره مترتب بر نحوه جریان این اعتبارات در وجود باشد/طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۷-۲۳۳.

بحث از اعتبارات ماهیت و فروع آن، چون از مسائل فلسفی به حساب آمده است، پژوهش‌های متعددی در مورد آنها چه در کتب فلسفی و چه در رساله‌ها و مقاله‌ها صورت گرفته است؛ اما از این بحث غفلت شده است که: اولاً، ابن‌سینا یکی از مهم‌ترین و از نخستین فیلسوفان مسلمان است که این اعتبارات را در وجود نیز جاری می‌کند، نه اینکه عرفا برای نخستین بار آنها را در وجود جاری ساخته باشند؛ ثانیاً، ابن‌سینا این اعتبارات را به نحوی متفاوت در وجود جاری می‌سازد که این نحوه به‌ویژه در مورد وجود واجب بسیار تأمل‌برانگیز است.

در ادامه تلاش می‌شود بعد از توضیح کلام ابن سینا درباره اعتبارات «لابشرط»، «بشرط لا» و «بشرط شیء» در مفاهیم کلی، به موارد کاربرد این اعتبارات از نظر وی در وجود پرداخته شود. همچنین بیان خواهد شد که ابن سینا از اعتبارات «بشرط لا» و «لابشرط» برای بیان نحوه مجرد بودن وجود خداوند استفاده کرده و با اختصاص دادن «لابشرط» به مفهوم وجود، وجود خداوند را وجود محض و مجرد به معنای «بشرط لا» دانسته است. به همین جهت او بحث از «وجود لابشرط» را در همان مفهوم متوقف می‌سازد.

از آنجایی که درک غرض ابن سینا از این اعتبارات برای وجود و همچنین چگونگی جاری ساختنشان در وجود، بر شناخت تفسیر وی از «وجود»، به عنوان امری مشترک و واحد در همه موجودات و ارتباطش با آنها، متوقف است، در این مقاله بررسی‌هایی در این زمینه صورت می‌پذیرد و پس از بیان نحوه‌های مختلف جریان این اعتبارات در وجود، غرض وی از جریان آنها در وجود تشریح و تحلیل می‌شود. در آخر برخی از نقدهایی که با توجه به این اعتبارات بر بعضی از مسائل فلسفی، مانند ماهیت نداشتن خداوند و وحدت و تشکیک وجود وارد شده است، ذکر می‌شود و با پاسخ‌هایی که بر اساس مبانی ابن سینا به این نقدها داده شده است، تبیین می‌شود که چگونه فهم نادرست از اعتبارات وجود در دیدگاه وی باعث بروز این اشکال‌ها به او شده است.

اعتبارات «لابشرط» و «بشرط لا» و «بشرط شیء»

ابن سینا فصلی از *الهیات ثفاء* را تحت عنوان «الامور العامة^۱ و کیفیة وجودها»، به بحث درباره کلی و جزئی اختصاص می‌دهد. او بعد از تعریف کلی و بیان تفاوت کلی منطقی و کلی طبیعی، می‌گوید: برای مثال، فرسیت را می‌توان با صفاتی مانند واحدیت مقترن ساخت و آن را واحد خواند و یا فرسیت را به جهت اینکه به واسطه حدش، بر اشیای زیادی مطابقت می‌کند، عام (کلی) خواند. همچنین چنانچه خصوصیات و اعراضی برای آن اخذ شود، به گونه‌ای که به واسطه آنها متعین شود، خاص (جزئی) خواهد بود؛ اما «فرسیت فی نفسها» فقط فرسیت است، به گونه‌ای که اگر از آن، به دو طرف نقیض سؤال شود، مثلاً گفته شود: آیا فرسیت الف است یا الف نیست؟ جواب چیزی جز سلب هر دو طرف نیست (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ/ الف، ج ۱، ص ۱۹۶-۱۹۷).

۱- منظور از امور عامه در اینجا امور و مفاهیم کلی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۶۰).

ابن سینا این اعتبارات را به‌گونه‌ی دیگر هم بیان می‌کند: در اینجا حیوان یا انسانی وجود دارد که شیئی محسوس و به همراه ماده و عوارض است و آن، حیوان یا انسان طبیعی است. همچنین حیوان یا انسانی هست که به ذات آن بما هو هو نظر شده است، بدون اینکه به همراهش چیزی اخذ شود که با آن مخلوط شود و بدون اینکه مشروط به شرطی باشد که به واسطه آن، عام یا خاص، واحد یا کثیر و... شود. حیوان و انسان به این اعتبار فقط حیوان یا فقط انسان است. حیوان به این اعتبار جایز است، اگرچه با اعتبار دیگری به نام «با غیربودن» (که یک امر عارضی و خارج از ذات حیوانیت به شمار می‌رود) مقارن شود. مفهوم خالص (حیوان) جزئی از یک مفهوم مرکب است و این اعتبار برای حیوان، از حیث وجود، مقدم بر حیوانی است که متشخص به عوارض است، همچنین مقدم بر کلی عقلی (حیوان به وصف کلیت) است. نوع این تقدم، تقدم بسیط بر مرکب، یا جزء بر کل است. به این اعتبار، حیوان نه جنس است، نه نوع، نه شخص، همچنین نه واحد است، نه کثیر. حیوان به این اعتبار در هر شخص و فردی از حیوان موجود است، ولی حیوان مقید (اعتبار اول) چنین نیست. حیوانیت خالص غیر از حیوانیت متعین است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ. الف، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۰۲).

ابن سینا در متن بالا با قراردادن ماهیت من حیث هی و به اعتبار ذاتش در کنار ماهیت متشخص و به شرط عوارض، خصوصیتی برای آن ذکر می‌کند. او کلام را به اینجا متوقف نمی‌کند و این نحوه اعتبار را با اعتبارات دیگر هم مقایسه، و توضیحات بیشتری به خصوص برای موجود بودن آن در اعیان بیان می‌کند. از نظر ملاصدرا، فرق است بین اینکه گفته شود حیوان بما هو حیوان، مجرد و «بلا شرط شیء آخر» است و اینکه گفته شود حیوان بما هو حیوان، مجرد و «بشرط لاشیء

آخر» است. اعتبار دوم وجودش فقط در ذهن است، اما حیوان لابشرط که فی نفسه و در ذاتش بدون هیچ شرطی است، اگرچه هزاران شرط در خارج با او همراه باشد، در خارج وجود دارد (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ. الف، ج ۱، ص ۲۰۴). او اضافه می‌کند: همان‌طور که حیوان در خارج بیش از یک اعتبار دارد (اعتبار بشرط شیء و لابشرط)، در عقل هم بیش از یک اعتبار دارد. در عقل، صورت حیوان را می‌توان مجرد از هر شیئی و «بشرط لاشیء آخر» اعتبار کرد و به این اعتبار آن را صورت عقلیه نامید. این صورت عقلیه از این جهت که در عقل با یک حد مشخص بر افراد زیادی قابل صدق است، متصف به کلیت می‌شود. حال اگر این صورت عقلیه در مقایسه با نفس جزئی‌ای که در آن انطباق یافته است، سنجیده شود، شخصی (جزئی) و یکی از صورت‌هایی خواهد بود که در عقل موجود است و به این دلیل که نفس‌های شخصی که به واسطه آنها این صور جزئی اعتبار می‌شوند، زیادند، این صور کلی هم زیادند

و می‌توان یک مفهوم کلی دیگری از آنها انتزاع کرد که رابطه‌اش با این صور همان رابطه‌ای باشد که یک مفهوم با افراد خارجی دارد (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۲۰۵).

بنابراین، اعتباراتی که ابن سینا برای مفاهیم کلی (با تأکید بر ماهیات) بیان می‌کند، عبارت‌اند از:

۱. ماهیت به اعتبار ذاتش، بدون اینکه شرطی با آن اخذ شود و در اصطلاح «لا بشرط شیء

آخر».

۲. ماهیت به اعتبار همراه بودنش با ماده و عوارض خارجی. ماهیت به این اعتبار، متعین و

متشخص است و در اصطلاح «بشرط شیء آخر» نامیده می‌شود.

۳. ماهیت در عقل به اعتبار اینکه مجرد از هر شیئی (به شرط نبود شیء دیگری) اخذ شود که در

این صورت «بشرط لا شیء آخر» نامیده می‌شود.

۴. ماهیت به اعتبار ذاتش و از این جهت که در عقل متصف به کلیت است که در اصطلاح «کلی

عقلی» نامیده می‌شود.

۵. ماهیت به اعتبار اینکه یکی از صورت‌های موجود در ذهن است و به این سبب متعین و

متشخص است، «جزئی» خوانده می‌شود.

برخی از احکام این اعتبارات

الف) عقلی یا خارجی بودن آنها

اعتبار پنجم مربوط به وجود ماهیت در ذهن است و به این اعتبار، یک موجود خارجی است که در اضافه با مفاهیم کلی‌تر، حکم فرد را برای آنها دارد، اما اعتبارات دیگر درباره جنبه حکایت‌گری مفاهیم کلی است. دو اعتبار اول از واقعیات موجود در خارج حکایت می‌کند و بقیه صرفاً یک اعتبار عقلی است که نمی‌تواند در خارج موجود باشد.

ب) جریان آنها در تمامی مفاهیم کلی

ظاهر کلام شیخ‌الرئیس در مثال‌هایش این است که این اعتبارات به ماهیات و طبایع کلی مربوط است، ولی با توجه به اینکه در صدر کلام، بحث را از امور عامه (مفاهیم کلی) آغاز می‌کند، می‌توان

گفت: این اعتبارات در همه مفاهیم کلی، چه ماهوی و چه غیرماهوی، جاری می‌شود؛ همان‌طور که وی در مفهوم وجود هم جاری می‌سازد (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ.الف، ج ۱، ص ۳۴۷).

آنچه باید به آن توجه کرد، این است که او این اعتبارات را در قالب یک تقسیم برای ماهیت بیان نمی‌کند، بلکه فقط برای توضیح بیشتر برای ماهیت از حیث ذاتش، آن را در مقابل اعتبارات دیگر بررسی می‌کند؛ از این رو، به نظر می‌رسد بحث از اعتبارات ماهیت در زمان ابن‌سینا از مسائل فلسفی نبوده^۱ و ظاهراً از زمان خواجه نصیر به فلسفه اضافه شده است (طوسی، ۱۴۰۷ هـ. ص ۱۲۲)؛ در نتیجه نباید در نظر ابن‌سینا این اعتبارات را اصطلاحی خاص برای ماهیت منظور کرد، بلکه صرفاً اعتبارات مختلفی است که در خصوص مفاهیم کلی در ذهن جاری می‌شود. نبود توضیح مستقل در خصوص این اعتبارات و متعین نکردن آنها به عدد خاصی، سبب شده است که در ظاهر الفاظ ابن‌سینا، کلماتی در تنافی با یکدیگر یافت شود. توجه خواننده به این مطلب، باعث می‌شود که این موارد، در فهم غرض شیخ‌الرئیس تأثیر نداشته باشد؛ مثلاً با وجود اینکه با عبارات مختلفی، ماهیت به اعتبار ذاتش را خالی از هر شرطی معرفی می‌کند و آن را نه عام می‌داند و نه خاص (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ.الف، ج ۱، ص ۲۰۰، ۲۰۴)، ولی در جایی می‌نویسد: «حیوان با این شرط (به اعتبار ذاتش) اگرچه در همه افراد و اشخاص موجود است، اما خودش یک شخص از حیوان نیست» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ.الف، ج ۱، ص ۲۰۱). وی این خصوصیت را یک شرط برای ماهیت معرفی می‌کند. لازمه این حرف آن است که لابشریت برای ماهیت من حیث هی، شرط باشد و حال آنکه در مواضع مختلف به مطلبی خلاف این مطلب تصریح دارد (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ.الف، ج ۱، ص ۲۰۰، ۲۰۴).

ج) نسبت «کلی عقلی» با «ماهیت لابشرط»

اگر ماهیت من حیث هی و به اعتبار ذاتش به گونه‌ای اخذ شود که بالفعل کلی باشد، به این لحاظ فقط در ذهن جای دارد و در اصطلاح «کلی عقلی» نامیده می‌شود، اما اگر حیثیت کلیت و عدم کلیت در آن لحاظ نشود، در این صورت لابشرط خواهد بود. این دو اعتبار از این جهت که قابلیت صدق بر افراد متعدد دارد و می‌تواند با افراد و شروط مختلف جمع شود، لابشرط است، اما در کلی عقلی، ماهیت لابشرط، به شرط کلیت است و وجودش در ذهن با آن لحاظ می‌شود و باعث می‌شود که در حقیقت این اعتبار یکی از افراد ماهیت لابشرط و قسمی از آن به حساب آید؛ از این رو کلی طبیعی، به

۱- در فلسفه ابن‌سینا از آن بحث شده است، ولی نه به صورت مسئله‌ای مستقل تحت عنوان «اعتبارات ماهیت». در واقع ابن‌سینا آن را به صورت یک بحث فرعی و ضمنی، ولی مفصل، در *الهیات شفا* مطرح کرده است.

لابشرط مقسمی و کلی عقلی، به لابشرط قسمی شهرت گرفته است. البته اشکال مشهوری در اینجا مطرح است که ملاصدرا پس از نقل خلاصه کلام شیخ، ذکر می‌کند و به آن پاسخ می‌گوید و آن اینکه در این صورت لازم می‌آید شیء به خودش و غیرخودش تقسیم شود و این باطل است. پاسخ آن این است که مقسم اگرچه ماهیت مطلق است، اما عقل آن را از این حیث (با قید اطلاق) نظر نمی‌کند و آن را به نفس ماهیت با قید اطلاق و دو قسم دیگر تقسیم می‌کند؛ بنابراین به‌طور مثال مقسم، طبیعت حیوان است و قسم، مفهوم حیوان که مطلق اعتبار شده باشد. در این صورت شکی نیست که اعتبار اولی اعم از دومی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۱۹).

د) دو اعتبار برای ماهیت بشرط لا

ماهیت بشرط لا دو اعتبار دارد: ۱. به معنای حذف هر آنچه غیر از آن ماهیت است، حتی وجودش، چه وجود ذهنی و چه وجود خارجی؛ ۲. به معنای اینکه ماهیت به‌تنهایی اخذ شود، به‌گونه‌ای که اگر چیزی با او مقارن شود، داخل در آن نباشد، بلکه امری زائد بر آن باشد (سبزواری، ۱۴۳۲هـ، ج ۲، ص ۳۴۰-۳۴۱). فرق این دو اعتبار در این است که مراد از اولی، سلب کردن وجود امور زائد بر ماهیت از ماهیت است، ولی در دومی، مراد سلب اتحاد ماهیت با امور زائد و نفی کردن صدق ماهیت بر آن امور است. فرق دیگر این است که برای اعتبار اول هیچ وجودی نه در خارج و نه در ذهن نیست، به خلاف اعتبار دوم (هیدجی، ۱۳۹۱، ص ۲۶۵). آنچه شیخ در اینجا بیان کرده، اعتبار اول است که در مباحث ماهیت کاربرد دارد. ایشان در بحث از فرق بین ماده و جنس، اعتبار دوم را بیان می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ، الف، ج ۱، ص ۲۱۳).

ه) متعلق شرط در این اعتبارات

آنچه شرطیت آن در این اعتبارات، نفی یا اثبات یا مسکوت گذاشته می‌شود، مطلق شیء است، مانند انسان به شرط هیچ شیئی. اصطلاحات مربوط به این مقام نیز ناظر به همین نحو اعتبار است، اما می‌توان این شرطیت را به‌گونه دیگر هم لحاظ کرد؛ مثلاً ماهیت را مشروط به نبود شیئی خاص، اعتبار کرد؛ مثل انسان به شرط عدم ایمان (مظفر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۵). این نحوه اعتبار خارج از بحث است. برخی در اصطلاحات مربوط به اعتبارات ماهیت، منظور از شیء را «وجود» دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۹۳، ج ۱۰، ص ۵۸۶) که صحت آن نیاز به بررسی دارد، اما کلام ابن‌سینا بیانگر این مطلب نیست.

و) بشرط لا و لابشرط دو معنا برای «تجريد»

شیخ‌الرئیس برای تجريد دو معنا ذکر می‌کند: ۱. بودن شیئی لابشرط از شیء دیگر، ۲. بودن آن بشرط لا از شیء دیگر (ملا اولیاء، بی‌تا، ص ۴۹)؛ بنابراین می‌توان گفت: او بشرط لا و لابشرط را دو نحوه تجريد می‌داند که می‌توان از آنها در مشخص کردن نوع تجريد اشیای مجرد استفاده کرد (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷).

کاربرد اعتبارات مذکور در «وجود» در فلسفه ابن‌سینا

ابن‌سینا درباره صفات اولی برای واجب‌الوجود، یکی از مباحثی که پس از بیان صفت وحدت و اولیت، مطرح می‌کند، این است که «إن الأول لا ماهية له غير الإنية». وی ادعای خود را این‌گونه تقریر می‌کند: جایز نیست برای واجب‌الوجود صفتی باشد که لازمه‌اش ترکیب برای او باشد، به این نحو که ماهیتی باشد و این ماهیت واجب‌الوجود باشد؛ یعنی نمی‌توان برای این ماهیت معنایی غیر از حقیقتش (وجودش) در نظر گرفت که آن معنی به واجب‌الوجود بودن متصف شود؛ مثلاً، اگر این ماهیت انسان باشد، نتیجه این شود که او انسانی است که واجب‌الوجود است (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۵).

ابن‌سینا، وجود اول تعالی را که ماهیتی غیر از انیت ندارد، بشرط لا، یعنی به شرط سلب عدم و همه اوصاف دیگر از او می‌داند. وی می‌گوید: مقصود کلام من از اینکه او مجرد وجود به شرط سلب سائر زوائد است، این نیست که او همان وجود مطلق است که موجودات در آن مشترک‌اند، به تحقیق این موجود مشترک، موجود مجرد بشرط سلب نیست، بلکه مجرد لا بشرط ایجاب و سلب است. در مورد اول تعالی این را قصد کرده‌ام که او موجود به شرط نبود زیادت ترکیب است و در مورد موجود دیگر (موجود مطلق) لابشرط از این زیادت است (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷)؛ براین ساس، خداوند هیچ ماهیتی ندارد و «مجرد وجود» است و مجرد بودن او به نحو بشرط لا است، نه لابشرط. ابن‌سینا همه موجودات به‌غیر از واجب‌الوجود را دارای ماهیتی که وجود زائد بر آن است، می‌داند (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷)؛ در نتیجه، حقیقت وجود (در مقابل مفهوم وجود) یا بشرط لا است که منحصر در واجب‌الوجود است و یا بشرط شیء که سایر موجودات، به‌جز واجب‌الوجود را شامل می‌شود. پس در خارج نمی‌توان موجود لابشرط داشت.

ابن‌سینا پیش از عرفا، این اعتبارات را در وجود نیز به کار برده است. تفاوتی که در جاری‌ساختن این اعتبارات در وجود بین ابن‌سینا از طرفی و عرفا از طرف دیگر، به چشم می‌خورد، این است که ابن‌سینا این اعتبارات را در تمامی مفاهیم کلی جاری می‌داند و در مورد وجود نیز، مفهوم آن را اراده

کرده است. این اعتبارات در یک امر مشترک بین امور متعدد جاری می‌شود تا تفاوت آن امر مشترک در هر کدام از آن امور، مشخص شود؛ بنابراین، ابن‌سینا چون قائل به تباین وجودات از یکدیگر است، نمی‌تواند این اعتبارات را در حقیقت وجود جاری کند. از نظر او تنها امر مشترک بین موجودات، مفهوم وجود است که حکایت از حقایق وجودی می‌کند. ابن‌سینا با جاری کردن این اعتبارات در مفهوم وجود سعی می‌کند مفهومی به دست آورد که از وجود خداوند حکایت کند. وی «بشرط لا» و «لابشرط» را دو نحوه از تجرید می‌داند و مجردبودن وجود خدا را به نحو «بشرط لا» می‌داند که وجود محض و بدون هیچ ماهیتی است؛ بنابراین ابن‌سینا این اعتبارات را در مفهوم عام بدیهی وجود جاری می‌کند، نه در حقیقت وجود، چنان‌که عرفا جاری ساخته‌اند (قیصری، ۱۳۸۱، ص ۸). برای فهم دقیق اینکه ابن‌سینا چگونه این اعتبارات را در مفهوم وجود جاری می‌سازد، به طوری که بتواند ارزش شناختی داشته باشد، ابتدا مقدماتی درباره جایگاه «وجود» در فلسفه وی و سپس ارتباط آن با حقیقت واجب تعالی بیان می‌شود.

جایگاه وجود در فلسفه ابن‌سینا و ارتباط آن با واجب‌الوجود

آنچه در مورد باورهای فلسفی ابن‌سینا پذیرفته شده، این است که: ۱. او دوگانگی بین ماهیت و وجود، و واقعیت‌داشتن وجود در خارج و این مطلب را که در خارج وجودی هست که هیچ ماهیتی ندارد، قبول می‌کند؛ به این ترتیب، مفهوم وجود از حقایق خارجی انتزاع می‌شود و بر واقعیتی در خارج (غیر از ماهیت) دلالت می‌کند؛ ۲. هر وجودی در خارج تعیین مختص به خود را دارد و بر اساس آن، متعین و متشخص و مستقل از دیگر وجودات می‌شود، چه این تعیین از عوارض ماهوی حاصل شود و چه به نفس وجود متشخص و متعین شود. حال با توجه به این دو مطلب، اولاً، در ذهن چگونه می‌توان مفهوم وجود را بر مصداقی حمل کرد که هیچ ماهیتی ندارد؛ ثانیاً، در خارج اگر وجود خداوند هیچ ماهیتی ندارد، چگونه می‌توان آن را از دیگر موجودات متمایز دانست؟ برای روشن شدن بحث، ابتدا مقدماتی مطرح می‌شود:

مقدمه نخست؛ مغایرت بین حقیقت و وجود

یکی از مسائلی که ابن‌سینا بر آن تأکید دارد، فرق گذاشتن بین حقیقت یک شیء و وجود آن است. او بر این باور است که هر چیزی حقیقتی دارد که به واسطه آن، آن چیز، آن چیز می‌شود. پس برای مثلث حقیقت مثلث‌بودن هست و برای سفیدی حقیقت سفیدبودن. این حقیقت را چه بسا وجود خاص

بنامیم، ولی منظورمان وجود اثباتی نباشد؛ زیرا برای واژه «وجود» معانی متعددی هست که یکی از آنها عبارت است از حقیقتی که شیء بر آن بنا شده است. برای هر شیئی حقیقتی خاص است که ماهیت آن است و این حقیقت غیر از وجود به معنای اثباتی است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ / الف، ج ۱، ص ۳۱). ابن سینا در اینجا معتقد است: اولاً، حقیقت یک شیء، غیر از وجود آن است؛ ثانیاً، اگر به حقیقتی خاص، وجود اطلاق شود، از آن، نفس حقیقت اراده می‌شود و این معنا غیر از معنای وجود اثباتی است. واژه وجود به اشتراک لفظی برای آن دو به کار می‌رود (ملاصدرا، بی تا، ص ۲۴)؛ ثالثاً، حقیقت در اینجا، همان ماهیت است، منتهی به معنای اعم آن؛ یعنی «ما به الشیء هو هو»؛ رابعاً، این حقیقت که به آن شیء نیز اطلاق می‌شود، همواره معنای وجود را لازم دارد؛ زیرا یا در خارج موجود است، یا در وهم و عقل (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ / الف، ج ۱، ص ۳۲). شریف جرجانی درباره لفظ حقیقت که در حکمت به صورت اصطلاح درآمده است، می‌نویسد: «مقصود از حقیقت، ماهیت موجود است. لفظ حقیقت در اصطلاح، فقط بر موجودات خارجی اطلاق می‌شود» (شریف جرجانی، بی تا، ص ۱۶).

مقدمه دوم؛ فرق بین وجود و موجود

یکی از نکاتی که برای جلوگیری از برخی اشتباهات باید به آن توجه کرد، تبیین فرق بین «وجود» و «موجود» در فلسفه ابن سینا است. او از طرفی تصریح دارد که بین وجود و موجود تفاوت است و در مورد تعریف جوهر این نکته را یادآور می‌شود که «وجودی که در موضوعی نیست، غیر از موجودی است که در موضوع نیست» (ابن سینا، ۱۴۰۴ هـ / ص ۱۸۷). از طرف دیگر این دو را به گونه‌ای استفاده می‌کند که تفاوت در خور توجهی مشاهده نمی‌شود (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ / الف، ج ۱، ص ۳۴۳-۳۴۴). سبب این گونه اختلاف در تعبیر را می‌توان از این کلام بهمنیار متوجه شد که می‌نویسد: «زمانی که می‌گویند "فلان چیز موجود است"، یکی از اموری که از آن قصد می‌شود، این است که "آن شیء دارای وجود است" و این یک معنای مجازی است و معنای حقیقی، آن است که موجود همان وجود است، نه شیئی دارای وجود» (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۱۰). به بیان دیگر در پاره‌ای از موارد واژه وجود و موجود به یک معنا به کار می‌رود و هر دو مترادف یکدیگرند. ملاصدرا نیز می‌نویسد: همان‌طور که مضاف همان اضافه است، موجود نیز همان وجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۱، ص ۲۷). وجود و موجود در این معنا، هم وجود قائم به ذات (واجب الوجود) و هم وجودی را که عارض بر ماهیات می‌شود، شامل می‌شوند، اما در مواردی در دو معنا استفاده می‌شوند. وجود شامل هر دو نوع وجود مذکور می‌شود، ولی موجود فقط به اشیای دارای ماهیت اختصاص دارد (طوسی، ۱۳۸۳ ب، ص ۱۴).

مقدمه سوم؛ مفهوم وجود و رابطه‌اش با مصادیق

ابن‌سینا در مورد «وجود» و «موجود»، یا از مفهوم عام آنها، تحت عنوان موجود مطلق یا وجود مطلق، بحث می‌کند و یا از موجودات و وجوداتی سخن می‌گوید که مصادیق این مفهوم‌ها هستند؛ از این‌رو، می‌توان گفت ابن‌سینا «وجود» را به صورت حقیقتی واحد و مستقل از موجودات، مورد شناخت قرار نمی‌دهد و اصلاً بحث در فلسفه او بحث از موجودات است؛ بر همین اساس، غرض از وجود مطلق که در فلسفه ابن‌سینا به کار رفته است (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۲۷۸، ۳۴۷) و او آن را موضوع فلسفه قرار می‌دهد، مفهوم عام وجود است؛ زیرا اولاً، بنا بر آنچه به وی نسبت داده می‌شود، وجودات متباین‌اند و او به وجود واحد حقیقی که با وحدتش همه موجودات را شامل شود، قائل نیست؛ ثانیاً، وی در پاسخ به اشکالی که بر موجود مطلق بودن موضوع فلسفه وارد می‌شود، مبنی بر اینکه اگر موجود، موضوع این علم باشد، نباید از اثبات مبادی موجودات در این علم بحث شود، تصریح می‌کند: مبدأ، مبدأ برای همه موجودات نیست. اگر این‌طور بود، لازم می‌آمد مبدأ برای خودش هم باشد، بلکه برای کل موجودات (موجود مطلق) هیچ مبدئی نیست، فقط برای موجود معلول (که موجود معلول بعضی از موجودات است نه کل موجودات) مبدأ است. پس این علم از مبادی موجود به صورت مطلق بحث نمی‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۴)؛ بنابراین موضوع فلسفه موجود به صورت مطلق (معنای عام عرضی اعتباری) و به تعبیر دیگر طبیعت مشترکی است که وجودی غیر از افرادش ندارد و چون این‌گونه نیست که همه افراد این طبیعت دارای مبدأ باشند، پس نمی‌توان اثبات مبدأ برای برخی از افراد را اثبات مبادی موضوع پنداشت؛ ثالثاً، شارحان کلام ابن‌سینا به این مطلب اشاره می‌کنند که منظور از وجود مطلق، یک معنای عام است که نسبت به افرادش اطلاق دارد، و به نحو تشکیک (تشکیک مفهومی) بر آنها حمل می‌شود (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱-۲؛ نراقی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۱)؛ بر همین اساس، ادعا می‌شود که ابن‌سینا به‌طور مستقیم درباره «موجود» سخن می‌گوید و به «وجود» فقط به‌طور غیرمستقیم می‌پردازد (بیروتسو، ۱۳۵۹، ص ۲۳)؛ یعنی از وجود به‌عنوان حقیقتی واحد در خارج بحث نمی‌کند، بلکه فقط اشیایی که وجود دارند، مورد بحث قرار می‌دهد و چون مفهوم موجود می‌تواند به واجب و ممکن تفکیک شود و به هر دو اشاره کند، به‌عنوان وجه اشتراک استفاده می‌شود.

مقدمه چهارم؛ نقش اضافه و نسبت در تعیین موجودات

ابن‌سینا در مورد نسبت و اضافاتی که بین وجودات است، می‌گوید: «برای هر موجودی نوعی اضافه و نسبت با موجودات دیگر هست، به‌ویژه برای موجودی که از او هر وجودی اضافه می‌شود» (ابن‌سینا،

۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۴). به طور کلی بحث از اضافه یا مضاف یکی از موضوعاتی است که ابن سینا در آثار خود تحلیل کرده است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۶۰). یکی از مسائل مرتبط با این موضوع، موجود بودن اضافه در خارج است؛ یعنی پاسخ به این سؤال که آیا اضافه را می توان در اعیان موجود دانست. او بر این باور است که اضافه بر دو قسم است: یکی، در خارج موجود و دیگری فقط ذهنی است. وی این مطلب را که مصادیق فراوانی از ماهیت مضاف در خارج موجود است، علت وجود مضاف در اعیان می داند. ماهیت مضاف عبارت است از شیئی که اگر تعقل شود، آنچه از ماهیتش تعقل شده است، در مقایسه با غیر است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۷). ابن سینا برای رفع اشکالاتی که بر وجود مضاف وارد شده است، خصوصیات برای مضاف ذکر می کند که به برخی از آنها اشاره می شود: ۱. گاهی مراد از مضاف، شیئی است که برای آن اضافه ای باشد و به سبب این اضافه، مضاف خوانده شود (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۷) مانند «أب» که ماهیت انسان در اضافه با اضافه ابوت، منظور است. این نوع مضاف (مضاف مشهوری) در اینجا مورد بحث نیست؛ ۲. مضافی که در اعیان موجود است، چه در خارج بین دو شیء و چه در ذهن بین دو امر ذهنی، به نفس ذاتش مضاف است، نه اینکه مضاف بودن آن به واسطه اضافه دیگری باشد؛ به بیان دیگر، اضافه در خارج به همراه شیء دیگری یافت می شود، اما این همراهی اش به نفس ذاتش است، نه اینکه این معیت و همراهی خودش اضافه دیگری باشد تا مضاف را با آن شیء مرتبط سازد، بلکه خود مضاف (اضافه) خود همراهی و ربط است (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸)؛ ۳. ممکن است چند مضاف بالذات با یکدیگر مرتبط و بلکه بینشان نوعی ترتب باشد. ابن سینا می نویسد: «مضاف بالذاتی (مانند ابوت) که در موضوعی تحقق دارد، نفس این تحقق در این موضوع (محمول بودن)، خودش مضاف بالذات دیگری است که عارض بر مضاف بالذات اول (ابوت) است» (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۷)؛ ۴. در تعقل این مضافها نیاز است که دو طرف آنها در ذهن حاضر شود تا اضافه تصور شود؛ مثلاً، اگر قصد تعقل ابوت را داشتید، باید بنوت نیز در ذهن حاضر شود تا اضافه آنها تصور شود. با این حال این اضافه در ذهن نیز مضاف بالذات است و نیازی نیست که مثلاً اضافه ابوت را به واسطه اضافه ای دیگر با شیئی مرتبط ساخت؛ اما ذهن این قدرت را دارد که بین دو مضاف، اضافه ای را که هیچ احتیاجی به آن نیست، اعتبار کند و تا جایی که برایش مقدور است، این اعتبارات را تکرار کند (ابن سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۱۵۸)؛ ۵. مضاف مقوله ای دو طرفی است؛ به این معنا که اضافه^۱ بین دو شیء است و بیانگر نوعی ربط برای آن دو است، اما این گونه نیست که اضافه بین دو چیز، ماهیت و وجودی واحد

در موضوعی واحد باشد و برای آن دو اعتبار برای دو طرف آن تصور شود، بلکه اضافه و نسبت در مقوله مضاف تکرار می‌شود؛ یعنی برای هر یک از دو شیء مضاف، اضافه‌ای است غیر از اضافه‌ای که برای شیء مقابل است و این دو با یکدیگر تلازم دارند؛ مانند ابوت و بنوت یا موضوعیت و محمولیت و یا اخوت و اخوت/ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ۶ اضافه در ذهن دو خصوصیت دارد: ۱. ذهن هر اضافه‌ای را باید در مقایسه با طرف دیگرش تصور کند، اما این مقایسه به بالذات بودن وجود اضافه و همچنین وجود داشتنش در خارج خدشه‌ای وارد نمی‌کند/ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۱۵۹؛ ۲. ذهن در تصور مضاف می‌تواند برای هر مضافی اضافه‌ای اعتبار کند و همین‌طور این اعتبارات را ادامه دهد. این اعتبارات فقط در ذهن است و تحقیقی در واقع ندارد.

مقدمه پنجم؛ اوصاف خداوند

ابن‌سینا «وجود» و «آن» را نخستین صفت برای واجب‌الوجود می‌داند و دیگر صفات او را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱. صفاتی که مراد از آنها، همین وجود، همراه با لحاظ اضافه‌ای است؛ ۲. صفاتی که این وجود، همراه با سلب چیزی اعتبار شود/ابن‌سینا، ۱۳۸۷، ص ۶۰۲؛ همو، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۳۶۷. او متذکر می‌شود که صفات سلبی در حقیقت صفتیتی برایشان نیست/ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ/ص ۱۸۷ و برگشتشان به همان دسته نخست است. او می‌نویسد: «صفات حق تعالی به سبب اینکه ذات او با اضافه‌ای اخذ می‌شود، برای او اثبات می‌شود، اما در خود ذات هیچ تکثری به واسطه این احوال و صفات ندارد» (ابن‌سینا، ۱۹۸۰ م، ص ۵۹-۵۸). ابن‌سینا ذات واجب‌الوجود را همان وجود و اینیت می‌داند که با لحاظ اضافه‌ای، صفتی برای او به دست می‌آید و این اضافات را معانی عقلی‌ای که با برهان به اثبات می‌رسند، می‌داند که هیچ وجودی (منظور وجود مستقل است) در ذات حق تعالی ندارند/ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ/ص ۱۸۸؛ از این‌رو باعث تکثر در او نمی‌شوند.

مقدمه ششم؛ چیستی حقیقت خداوند

ابن‌سینا بیان می‌کند: عقل بشر، کنه و حقیقت خداوند را درک نمی‌کند و برای حقیقتش، هیچ اسمی نزد ما نیست؛ اما برای شناخت او می‌توان شرح اسم یا لازمی از لوازم او را ذکر کرد. یکی از لوازم اخصی که جهت این امر از آن استفاده می‌شود «وجوب وجود» است. ابن‌سینا برای تشریح بیشتر حقیقت خداوند، «حقیقه» و «وجود» را مساوق و آنها را همان امری می‌داند که وجوب وجود از لوازم آنها است/ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ/ص ۱۸۵-۱۸۶.

وجود نخستین صفت برای واجب‌الوجود است/ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ الف، ج ۱، ص ۳۶۷) و حق بودن واجب همان وجود او است/سفراینی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۴. «هر واجب‌الوجودی حق نیز هست زیرا حقیقت هر شیئی خصوصیت وجودش است و سزوارتر از واجب‌الوجود به حق (در اینکه حقیقتش خصوصیت وجودش است) نیست» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴هـ الف، ج ۱، ص ۳۵۶). او هیچ ماهیتی ندارد و ماهیتش همان انیت و وجودش است. ابن‌سینا از همین مطلب نتیجه می‌گیرد که چون خداوند وجود و حقیقتی بدون هیچ ماهیتی است و وجوب وجود از لوازم آن است؛ بنابراین هیچ معنای بالقوه‌ای در او نیست. او حقیقت مطلق است که خالی و بری از هر نوع معنای بالقوه (ماهیات ممکنه) و اعدام است. «البرائة من

جميع ما بالقوة» همان وحدتی است که برای خداوند ثابت است/ابن‌سینا، ۱۴۰۴هـ ص ۱۸۶؛ همو، ۱۴۳۴هـ ج ۱، ص ۳۴۵؛ به این ترتیب وجوب وجود و وحدت از اخص صفات و لوازم حقیقت و وجود واجب است که به آنها شناخته می‌شود/همو، ۱۴۰۴هـ ص ۱۸۵-۱۸۶.

ابن‌سینا در فلسفه به شناخت «وجود» به دید حقیقتی واحد و فراگیر نمی‌پردازد، بلکه موجودات را شناسایی می‌کند. این نحوه از وجودشناسی با متباین بودن موجودات سازگار است. او در زمینه این نحوه وجودشناسی، تغایر بین ماهیت و وجود هر شیئی را اثبات می‌کند و وجود را در خارج دارای واقعیت می‌داند. از نظر او ذهن مفهوم واحد و مشترکی را از این موجودات (از حیث وجودشان) انتزاع می‌کند که لازمه همه موجودات است؛ بنابراین در مورد شناخت موجودات، اولاً، در خارج هر موجودی وجودی مختص به خود دارد که غیر از وجود دیگر موجودات است، همان‌طور که هر موجودی، ماهیتی مختص به خود دارد؛ ثانیاً، در ذهن لازمه تمامی این وجودات متعین خارجی فقط مفهوم وجود است که آن هم بین همه آنها مشترک است؛ از این رو در مورد شناخت وجودات گفته می‌شود:

آنها «مجهولة الاسامی» هستند/بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۳؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۴۹. برای معین و معلوم کردن (تخصیص) اسامی آنها در ذهن، مفهوم وجود در اضافه به موضوعش ملاحظه می‌شود/بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۲ و حصصی به دست می‌آیند که وجود را تخصیص می‌زنند و وجود هر شیء را معلوم می‌کنند/میرداماد، ۱۳۸۱، ص ۳۵۸.

موضوع در اینجا به دو صورت اعتبار می‌شود: ۱. ماهیت موجودات، چون وجودات در اضافه به ماهیاتشان شناخته می‌شوند و گفته می‌شود: وجود انسان، وجود سفیدی و... که این نحوه شناخت خاص موجوداتی است که دارای ماهیت‌اند؛ ۲. لوازم و خصوصیات شیء و به‌طور کلی، اضافات و نسبت‌هایی که بین وجودات است. این نحوه شناخت وجود را هم می‌توان برای موجودات دارای

ماهیت به کار برد و هم برای معین کردن وجود واجب؛ یعنی موجودی که هیچ علتی ندارد/بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۲۸۳.

حقیقت وجود خدا قابل شناخت نیست، اما با اضافه و ارتباطی که برای او در عالم واقع با سایر موجودات هست، می توان مفهومی شرح الاسمی برای او به دست آورد. این مفهوم شرح الاسمی، ارزش شناختی دارد و می توان با آن به حقیقت واجب اشاره کرد؛ زیرا آن اضافات اموری حقیقی و موجود در خارج و با برهان قابل شناخت و تعقل اند. نخستین و مهم ترین ارتباط بین واجب و دیگر موجودات، سلب آنها از حقیقت واجب و به تعبیر دیگر سلب تمام بالقوه ها از خداوند است و این همان صفت «واحد» و به تعبیر دیگر «بشرط لا» برای او است. دیگر اوصاف و اضافات بعد از این برای او به اثبات می رسند. ابن سینا با تعبیر «بشرط لا» وجود واجب را از دیگر وجودات ممتاز و مجرد می کند و «لابشرط» بودن را از او نفی می کند.

در ادامه «بشرط لا» بودن وجود در فلسفه ابن سینا مورد تحلیل و برخی از احکام فلسفی و نقدهای آن مورد بحث قرار می گیرد.

معانی «بشرط لا» و «لابشرط» در وجود

در آثار فلاسفه، معانی مختلفی برای این عبارات، زمانی که برای وجود به کار می روند، ذکر شده است که به آنها اشاره می شود:

معنای نخست

«لابشرط» و «بشرط لا» یک نحوه اعتبار در حقیقت واحد وجود است و این اعتبارات حکایت از تعین و ظهوری خاص برای این حقیقت می کند. «حقیقت وجود اگر به شرط لا از هر شیئی اعتبار شود، مرتبه ای است که جمیع اسماء و صفات در آن مستهلک است و مرتبه احدیت نامیده می شود و اگر نه به شرط شیئی دیگر و نه به شرط عدم شیئی (لابشرط) لحاظ شود، هویت ساری در همه موجودات خوانده می شود» (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۲۲-۲۳). صرف نظر از مباحثی که بین عرفا در مورد این گونه اعتبارات است، ابن سینا با توجه به مبانی فلسفی ای که دارد، از جمله آنچه در مقدمه سوم بیان شد که او از وجود به عنوان یک حقیقت واحد بحث نمی کند تا بخواهد با این اعتبارات، کثرت عالم را تفسیر کند، نمی تواند این معنا را از اعتباراتی که در وجود جاری می سازد، قصد کرده باشد.

معنای دوم

«بشرط لا» و «لابشرط» دو معنا برای «تجرید» است. شیخ‌الرئیس برای تجرید دو معنا ذکر می‌کند: ۱. بودن شیئی لابشرط از شیء دیگر، ۲. بودن آن بشرط لا از شیء دیگر (ملا اولیاء، بی‌تا، ص ۴۹). او برای «وجود» نیز از این دو نحوه تجرید استفاده کرده است. وی وجود مجرد لابشرط را همان مفهوم عام وجود و وجود مجرد بشرط لا را وجود واجب تعالی می‌داند (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷). او «بشرط لا» را یکی از اوصاف وجود خداوند معرفی می‌کند که حقیقت او را (منتهی در اضافه به حقایق دیگر) بیان می‌کند. عبارات او که «مجرد به نحو بشرط لا بودن» را برای خداوند توضیح می‌دهند، عبارت‌اند از: «الموجود مع شرط لا زیادة ترکیب» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۴۷)، «البریئة عن معنی ما بالقوة و الاعدام» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۱۸۵)، «منزه الذات عن أن تلحقها هیئة أو حلیة أو صفة جسمانية أو عقلیة» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۳۳)، «بریء عن الکم و الکیف و الماهیة و الاین و المتی و الحركة» (ابن‌سینا، ۱۳۸۷، ص ۶۰۴). این‌گونه عبارات که مجردبودن و بساطت خداوند را بیان می‌کند، لازمه واحدبودن او از جمیع جهات است. ابن‌سینا صفت وحدت در حق تعالی را صفتی سلبی می‌داند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ هـ ص ۳۳؛ همو، ۱۴۳۴ هـ الف، ج ۱، ص ۳۷۳؛ همو، ۱۳۸۷، ص ۶۰۴). بنابراین «بشرط لا» همان معنای واحد را دارد و صفتی سلبی است که همه اضافهات خداوند به اشیای دیگر را که اگر در ذات او لحاظ شوند، به‌نوعی تکثر و ترکیب در او منجر می‌شوند، سلب می‌کند. این معنی از اعتبارات در وجود با عبارات ابن‌سینا مناسب است.

تفاوت دو معنایی که تاکنون برای «بشرط لا» در وجود ذکر شد، این است که «بشرط لا» در معنای دوم، تعین و اعتباری نیست که حقیقتی و واقعیتی را در حقیقت وجود باعث شود، همان‌طور که عرفا می‌گویند، بلکه فقط صفتی اضافی است و برای سلب‌کردن ترکیب و ماهیت از وجود حق، مورد استفاده قرار می‌گیرد. این معنا گویای مرتبه مشخصی از وجود نیست، بلکه ممکن است مقصود از وجود در اینجا، وجود لابشرط از دیدگاه عرفا باشد؛ زیرا وجود بشرط لا به این معنا منافاتی با وجود لابشرط در نظر عرفا ندارد.

معنای سوم

ابن‌سینا اعتبارات بشرط لا و لابشرط را در هر مفهوم کلی جاری می‌داند. بر همین مبنا، می‌توان آنها را در مفهوم کلی وجود نیز جاری دانست. این اعتبارات در ماهیات باعث بروز لوازم مختلفی برای

ماهیات می‌شود و به‌واسطه آن لوازم می‌توان به نحوه تحقق ماهیات در خارج پی برد. آنچه باید در جریان این اعتبارات در مفهوم وجود (در مقایسه با مفاهیم ماهوی) از نظر ابن‌سینا مورد توجه قرار داد، این است که در مفاهیم ماهوی، اعتبارات در خود ماهیات جریان پیدا می‌کند، ولی در وجود، در مفهوم وجود و نه خود وجود.

برای تبیین نحوه جاری شدن این اعتبارات در وجود می‌توان گفت: ذهن اضافات و نسبت‌هایی را که بالذات (در خارج) بین موجودات است، درک می‌کند و این مدرکات رابطه بالذات بین اشیا را حکایت‌گری می‌کند. با استفاده از همین اضافات و نسبت‌ها، که برخی از آنها مانند اضافه معلول به علت، با برهان درک می‌شوند، می‌توان حصصی از مفهوم اعتباری وجود را به دست آورد که حقیقتاً بر خارج منطبق‌اند و به این وسیله به احکام موجودات شناخت پیدا کرد. ابن‌سینا در مورد این اضافات می‌نویسد: «هر موجودی، نحوه‌های مختلفی از وجودات متعددی از او سلب می‌شود و برای هر موجودی اضافه و نسبتی با دیگر موجودات هست، به‌ویژه برای موجودی که از آن همه وجودات اضافه می‌شوند» (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۳۴۴). پس با سلب وجودات و اثبات اضافات برای مفهوم وجود (چه با برهان و چه با غیر برهان)، وجودی متعین به دست می‌آید که بر موجودی مشخص در خارج صادق است؛ بنابراین، اولاً، با همین سلب وجودات و اثبات اضافات است که اعتباراتی در مفهوم وجود مطرح می‌شود و به وسیله آن اعتبارات می‌توان وجود برخی موجودات خارجی را از وجود برخی دیگر متمایز و احکام مختلفی بر نحوه‌های مختلف وجود مترتب کرد؛ ثانیاً، این اضافات لزوماً این‌گونه نیست که بدون دخالت برهان درک‌پذیر باشند، بلکه در مواردی فقط با برهان درک می‌شوند؛ ثالثاً، دومین معنایی که در بالا برای اعتبارات وجود آمد، ارتباط زیادی با این معنا دارد که هر دو به معنای واحدی اشاره می‌کنند و هر دو نشان‌دهنده ارتباط و اضافه موجودات با حقیقت (ماهیت) واجب تعالی هستند، منتهی در یکی، صفت برای واجب‌الوجود اخذ شده است، از حیث اینکه وجودی متعین در خارج دارد و به معنای «واحد» برای او است، ولی در دیگری اضافه‌ای است به مفهوم وجود و به‌واسطه آن، وجود تخصیص می‌خورد و بر حقیقت واجب‌الوجود دلالت می‌کند. البته باید دقت شود که نباید این نحوه خاص از وجود، تعیین برای خدا لحاظ شود؛ زیرا از طریق اضافات و نسب به این تعیین برای خداوند پی برده شده است و آنها همه خارج از ذات حق هستند و باعث تعیینی در ذات واجب نمی‌شوند. به همین جهت در معنای دوم گفته شد که «بشرط لا» برای خداوند با «لابشرط» بودن او سازگاری دارد.

از «وجود لابشرط» در اینجا نفس مفهوم عام وجود منظور است که بر همه موجودات حمل می‌شود (ابن‌سینا، ۱۴۳۴ هـ/الف، ج ۱، ص ۳۴۷) و اعتبار «بشرط لا» و «بشرط شیء» اعتباراتی است که در

این مفهوم صورت می‌گیرد تا حصه‌ای به دست آید و از وجودی متشخص در خارج حکایت کند. به این ترتیب «وجود بشرط لا» در اینجا یعنی حصه‌ای از وجود که هر ماهیتی از آن سلب می‌شود، اگرچه برای این وجود اضافه و نسبت‌هایی به موجودات دیگر هست، اما این اضافات باعث محدود و ماهیت‌دار شدن او نمی‌شوند، چراکه همه آنها بعد از مقام ذاتش، بر او مترتب می‌شوند؛ از طرف دیگر «وجود بشرط شیء» وجود ممکنات است که با لحاظ این اضافات، حصه‌ای از موجود به دست می‌آید که از وجودی خاص در خارج حکایت می‌کند؛ به گونه‌ای که گفته می‌شود وجود هر ماهیتی متقوم به اضافه‌ای است که به آن ماهیت دارد (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۴۷). باید توجه داشت که در فلسفه ابن سینا بحث از تشکیک عامی وجود مطرح است (ابن سینا، ۱۴۳۴هـ ب، ج ۷، ص ۱۰) که مربوط به مفهوم وجود (در مقام صدق) است و این نحوه تشکیک برای مفهوم لا بشرط وجود در اضافه به همین حصص معنا پیدا می‌کند. به همین دلیل این نحوه تشکیک در وجود حتی برای کسانی که اصالت را با ماهیت می‌دانند، مورد پذیرش است (دوانی، ۱۴۱۱هـ ص ۱۶۷-۱۶۸).

ابن سینا این معنا برای اعتبارات وجود را به روشنی بیان نمی‌کند، اما اولاً، به دلیل اینکه گفته شد معنای دوم از بشرط لا ارتباط و تناسب شدیدی با این معنا دارد و ثانیاً، چون این گونه اعتبارات را ابن سینا در مفهومات کلی مطرح کرده است (با ملاحظه اختلافی که بین ماهیت و وجود در جریان این اعتبارات هست)، می‌توان گفت این معنی از بشرط لا برای واجب‌الوجود با مبانی فلسفی ابن سینا و عبارات او سازگارتر است.

معنای چهارم

معنای دیگر برای این اعتبارات در وجود را می‌توان در تفاوتی که دشتکی بین وجود و موجود می‌گذارد، جست‌وجو کرد. او موجود را (به خلاف وجود) متحد و قابل حمل بر ماهیات می‌داند. وجود و موجود در وجودات عینی و خارجی، دو چیز نیستند، بلکه وجود همان موجود است، اگرچه به اعتبار عقل از یکدیگر متفاوت‌اند. موجود خارجی از این جهت که منشأ انتزاع موجودیت است، موجود و از این جهت که به اعتبار ذاتش منشأ این انتزاع است و از این منشأ موجودیت ماهیت حاصل می‌شود، وجود خوانده می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۶۸). حاجی سبزواری در بیان این دو اعتبار می‌نویسد: «مراد از وجود (به معنای مصدری) وجود بشرط لا و مراد از موجود، وجود لا بشرط است و فرق بین این دو مانند فرق بین عرض و عرضی است: عرض مانند سفیدی (که بشرط لا اعتبار شده است) قابل حمل نیست، ولی عرضی مانند سفید (که لا بشرط اعتبار شده است) قابل حمل است؛ بنابراین تنها

فرق بین وجود و موجود، مشتق بودن یا عدم اشتقاق آنها است» (سبزواری، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۵۹). هر دو نحوه اعتبار مربوط به مفهوم وجود است (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۶۰). ابن‌سینا از هر دو اعتبار استفاده می‌کند، اما «بشرط لا» و «لابشرط» را برای آنها به کار نمی‌برد.

بهترین معنا برای اعتباراتی که ابن‌سینا در وجود مطرح می‌کند، معنای سوم است که معنای دوم را نیز به دنبال دارد. شناخت این معنا برای اعتبارات وجود در فلسفه ابن‌سینا از این رو اهمیت دارد که مسائلی مانند «ماهیت نداشتن واجب‌الوجود»، «جعل ماهیات»، قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» بر نحوه معناکردن این اعتبارات متوقف است (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۷-۲۳۳). بعدها به دلیل تفاسیر نامناسب از کلام وی، اشکالاتی بر او وارد شده است. حتی در برخی موارد، مانند نحوه اعتبار وجود حق، در حال حاضر نیز مورد نزاع است. در ادامه به بعضی از این اشکال و جواب‌ها اشاره می‌شود تا هم اهمیت و هم کاربرد این اعتبارات برای وجود، در فلسفه ابن‌سینا بیشتر روشن شود.

برخی از اشکال‌های «بشرط لا» بودن واجب‌الوجود

اشکال نخست: مهم‌ترین مسئله‌ای که اعتبارات وجود به خاطر آن مطرح می‌شود، مسئله عینیت وجود و ماهیت واجب‌الوجود است؛ به عبارت دیگر واجب حقیقتی غیر از وجودش ندارد. از جمله اشکال-هایی که مطرح شده، به همین مطلب مربوط است. صدرالدین قونوی می‌نویسد: «اینکه واجب‌الوجود (وجود بشر لا) مبدأ برای غیر است، یا به دلیل موجود بودنش است، یا به دلیل موجود بودن با سلبی که همراه دارد. در حالت اول لازم می‌آید که همه موجودات این چنین باشند و حال آنکه این لازمه باطل است. در حالت دوم لازم می‌آید که سلب، جزئی از علت ثبوت باشد و این نیز باطل است. پس واجب حقیقتی غیر از وجودش دارد» (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۹). آنچه در فهم بیشتر این اشکال باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اولاً، قونوی مقدم بر این اشکال بیان می‌کند: تعیین داشتن واجب‌الوجود در عقل، امری مسلم است؛ زیرا برای خداوند اموری سلب و مواردی اثبات می‌شود و بدون تعیین این اثبات و نفی برای او معنا نخواهد داشت (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۸)؛ ثانیاً، او وجود را مفهومی واحد و مشترک بین موجودات می‌داند و چون این مفهوم از حقیقتی واحد در خارج حکایت می‌کند، پس باید اقتضایی که این مفهوم نسبت به موجودات دارد، نیز واحد باشد. این اقتضاء سه حالت دارد: وجود یا اقتضای ماهیتی را دارد (بشرط شیء)، یا اقتضا ندارد (بشرط لا) و یا لاقتضاء است (لابشرط) (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۱۹۸).

آنچه خواجه در پاسخ به این اشکال مطرح می‌کند، همان مبنای ابن‌سینا در مورد اعتبارات وجود است. او با پیش‌کشیدن بحث مشکک‌بودن مفهوم وجود، بیان می‌کند که اگرچه مفهوم وجود واحد است، ولی در صدق بر افرادش متفاوت است و برهمین‌اساس (تشکیک) اقتضائاتی هم که مفهوم وجود دارد، مختلف می‌شود؛ از این‌رو وجود برای برخی موجودات اقتضاء دارد ماهیتی با آن لحاظ نشود و در بعضی دیگر اقتضای ماهیت را دارد (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۲۲۲-۲۲۳).

تشکیکی که در اینجا از آن بحث می‌شود، تشکیک مفهومی است (تشکیک عامی)؛ از این‌رو، این اختلاف تشکیکی، تمایزی خارجی در نفس وجود بین موجودات را ثابت نمی‌کند و فقط در مفهوم به اضافه و نسبتی که با مصداق دارد، جاری می‌شود. همین امر باعث می‌شود بحث حصص وجود (که در کلام ابن‌سینا به آن اشاره شد) به میان آید.

خواجه نصیر تصریح می‌کند که واجب‌الوجود معلوم بالکنه نیست و آنچه ما از آن تعقل می‌کنیم همین مفهوم وجود مقید به قید سلبی است (حصه‌ای از وجود) (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۲۲۴). پس مفهوم وجود دارای حصصی است و این حصص به تناسب اقتضائات و شروطی (اضافات و نسب) که همراه دارند، اختلاف پیدا می‌کند. این اختلاف سبب نوعی اولویت و اقدمیت می‌شود و به‌واسطه آن، تشکیک در مفهوم وجود رقم می‌خورد. خواجه در توضیح کلام ابن‌سینا که می‌نویسد: «وجود در تعریف واجب تعالی داخل می‌شود، همانند داخل‌شدن جنس و فصل در تعریف بسائط که عقل (باوجود بساطتشان) برای آنها جنس و فصل فرض می‌کند» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴هـ، ص ۳۵) بیان می‌کند که مراد شیخ از این کلام، مفهوم وجود است که بر موجودات به تشکیک حمل می‌شود و به‌منزله جنس برای واجب است که با قیدی سلبی که به‌منزله فصل است تقیید می‌خورد تا مختص به وجود واجب شود (طوسی، ۱۳۸۳/الف، ص ۲۲۶).

به دو نکته مهم باید توجه کرد: اولاً، بشرط لا بودن وجود واجب‌الوجود به عقل مربوط است و منافاتی با اعتباراتی مانند «لابشرط» که عرفاً در وجود عینی واجب مطرح می‌کنند، ندارد، اگرچه ممکن است با ادله و قرائن دیگری، نپذیرفتن لابشرط بودن وجود حق، به ابن‌سینا و پیروانش منتسب شود؛ ثانیاً، این اعتبارات در وجود که از نوعی اضافات و نسب نشأت می‌گیرد، منشأ همان اختلافات تشکیکی در مفهوم وجود است.

اشکال دوم: این اشکال مربوط به سخن ابن‌سینا و پاسخ خواجه است که در بالا آمد. اینکه وجود، برای حقیقت واجب حکم جنس را دارد و «بشرط لا» به‌منزله فصل است و لو به اعتبار عقل، آیا منافاتی با وحدت و بی‌نیازی او ندارد؟ (شهرستانی، ۱۴۰۵هـ، ص ۴۴-۴۵)

در پاسخ گفته می‌شود، اینکه وجود مشترک گرفته شده است و امتیازاتی برای آن لحاظ می‌شود، به نحوی که مانند جنس و فصل برای واجب است، چیزی جز همان تشکیک نیست، یعنی اختلاف در اینجا به حسب اضافات است؛ بنابراین اینکه شیئی، شیء دیگر را ممتاز از غیر می‌کند، لازم ندارد که آن شیء ممیز جزء آن شیء ممتاز قرار گیرد، پس اگر گفته شود وجود یا واحد است یا به همراه شیئی، لازم نمی‌آید که وجود واحد مرکب از دو چیز باشد. پس مشکک بودن وجود، ترکیب در اقسام و افرادش را لازم ندارد؛ زیرا برای مشکک اعتباراتی با افرادش به شکل اضافه یا سلب هست که به حسب آنها جهات متعددی پیدا کرده است و این جهات و عوارض باعث نمی‌شود که بسیط مرکب شود (طوسی، ۱۳۸۳ ب، ص ۵۰-۵۲، ۶۳-۶۴). علاوه بر این، تمامی این سلب‌ها و اضافات که مربوط به واجب‌الوجود در نسبت با سایر اشیا است، بعد از تحقق آنها توسط واجب است.

اشکال سوم: که حصص وجود، از نسب و اضافات و یا سلب آنها از وجود به دست می‌آید و به حسب این اضافات، نوعی استحقاق برای مفهوم وجود در اضافه به مصادیقش حاصل می‌شود و بر اساس آن، مفهوم وجود مشکک خوانده می‌شود. وقتی وجود به وجود واجب بذاته و ممکن بذاته تقسیم می‌شود و بعد گفته می‌شود وجود برای واجب اولی و اقدم، و برای ممکن غیر اولی و غیر اقدم است، این یک نوع مصادره به مطلوب است؛ زیرا در اینجا وجود به اولی و غیر اولی تقسیم می‌شود و این تقسیم عین همان تقسیم وجود به واجب و ممکن است و همان‌طور که وجود بالسویه شامل دو قسم اخشش یعنی واجب و ممکن می‌شود، بر وجود اولی و غیر اولی نیز بالسویه صادق است (طوسی، ۱۳۸۳ ب، ص ۵۵-۵۶).

این اشکال ناشی از عدم فهم دقیق معنای تشکیک است (طوسی، ۱۳۸۳ ب، ص ۵۶)؛ زیرا اولاً، در اینکه تشکیک نمی‌تواند به مفهوم به‌خودی‌خود مربوط باشد، بحثی نیست (سبزواری، ۱۴۳۲ هـ، ج ۱، ص ۱۲۶)؛ ثانیاً، اضافه و نسبتی را که برای مفهوم وجود در مقام صدق بر افرادش است، نباید به‌طور مستقل لحاظ کرد، به‌گونه‌ای که اولویت و غیر اولویت (مثلاً) جزء به حساب آید؛ اگرچه ذهن قادر به چنین کاری است، اما این کار باعث دور شدن از موضع نزاع می‌شود.

نتیجه‌گیری

ابن‌سینا برای مفاهیم کلی اعتباراتی ذکر می‌کند. برخی از این مفاهیم، ماهیات‌اند و این اعتبارات در مورد تجرد، یا وابستگی آنها به اشیا دیگر است و مهم‌ترین ثمره آن نشان دادن نحوه اعتبار ماهیت موجود در خارج است. از همین خصوصیت ابن‌سینا استفاده می‌کند و به تبیین و بررسی برخی از

مسائل مانند مثل افلاطونی و کلی طبیعی می‌پردازد. یکی دیگر از این مفاهیم کلی، وجود است. ابن‌سینا این اعتبارات را در مفهوم وجود نیز جاری می‌سازد و نتایجی متفاوت با آنچه در خصوص ماهیات ذکر شد، می‌گیرد.

دوگانگی و زیادت وجود و ماهیت در ذهن و خارج، در کلام شیخ‌الرئیس مسلم است و مرتکز در ذهن وی اصیل بودن وجود است؛ زیرا وجود در خارج در مورد واجب‌الوجود می‌تواند بدون هیچ ماهیتی تحقق داشته باشد. مسئله دیگری که در بررسی اعتبارات وجود، در کلام شیخ حکم مبادی دارد، تباین وجودات است. وقتی این اعتبارات، در وجود لحاظ شود، وجود مجرد «بشرط لا» واجب‌الوجود خواهد بود که در خارج تحقق دارد، اما وجود مجرد «لابشرط»، مفهوم وجود است که جایگاهش فقط ذهن است؛ زیرا این وجود، مشترک بین همه موجودات است و بر آنها حمل می‌شود و اگر بخواهد در اعیان باشد، نباید دارای ماهیت باشد؛ چون در این صورت قابل حمل بر ماهیات متباین به تمام ذات نخواهد بود و وجودی که ماهیت ندارد فقط واجب‌الوجود است که آن هم قابل حمل بر هیچ موجودی نیست، بلکه همه آنها از او سلب می‌شوند. وجود واجب متباین با دیگر وجودات است، اگرچه در اضافه و نسبت به آنها است. پس تباین وجودات و عدم اشتراک واجب تعالی با غیر خودش در وجود، مانع از این است که ابن‌سینا وجود واجب را مجرد لابشرط بداند.

تشریح و تحلیل چنین اعتباراتی در وجود به این نتایج منتهی می‌شود که ابن‌سینا با جریان آنها در مفهوم وجود و با استفاده از برهان، حصصی از وجود را به دست می‌آورد که از نحوه‌های مختلف وجود حکایت می‌کند و باعث می‌شود مفهوم وجود بر افرادش به صورت‌های مختلف صدق کند و به عبارت دیگر مشکک باشد. آنچه در به‌دست‌آوردن این حصص پایه و اساس به حساب می‌آید، اضافات و نسبی است که موجودات در ارتباط با یکدیگر دارند. این اضافات و نسب از طرفی با برهان ثابت شده است، پس ارزش شناختی دارد و از طرفی چون بیرون از ذات موجودات و بعد از تحقق آنها است، باعث ترکیب و نیز به‌همراه‌آوردن حقیقتی غیر از ذات شیء نمی‌شود.

این معنا از اعتبارات برای مفهوم وجود با نظر به افرادش، منافاتی با اعتباراتی که عرفا در حقیقت وجود جاری می‌سازند، ندارد. این ادعا را می‌توان از اشکالاتی که با اشعار به این اعتبارات بر تعدادی از مسائل فلسفی می‌شود و پاسخ‌های ارائه شده به آنها، دریافت کرد. البته ممکن است با ضمیمه کردن مبانی دیگر ابن‌سینا، این اشکال‌ها را به نحوه‌ای دیگر بر آن مسائل وارد دانست که دیگر بحث از حیطة اعتبارات وجود خارج می‌شود.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبيهات*، قم، نشر البلاغه.
- _____ (۱۴۰۴هـ)، *التعليقات*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- _____ (۱۴۳۴هـ الف)، *الشفاء (الالهيات)*، قم، ذوی القربی.
- _____ (۱۹۸۰م)، *عيون الحكمة*، بیروت، دار القلم.
- _____ (۱۴۳۴هـ ب)، *المقولات: منطق الشفاء*، قم، ذوی القربی.
- _____ (۱۳۸۷)، *النجاة من الغرق في بحر الضلالات*، تهران، دانشگاه تهران.
- اسفراینی، فخرالدین (۱۳۸۳)، *شرح النجاة*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۵۹)، *بنیاد حکمت سبزواری یا تحلیلی تازه از فلسفه حاج ملاهادی سبزواری*، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
- بهمنیار (۱۳۷۵)، *التحصیل*، تهران، دانشگاه تهران.
- دوانی، محمد بن اسعد (۱۴۱۱هـ)، *ثلاث رسائل (و بدیله رسالة هياكل النور)*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سبزواری، ملاهادی (۱۹۸۱م)، *التعليقات على الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۴۳۲هـ)، *شرح المنظومه*، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی.
- شریف جرجانی، علی بن محمد (بی تا)، *حاشیه بر شرح المطالع*، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۱۰۳۲۵).
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۰۵هـ)، *مصارعة الفلاسفة*، قم، مکتبه آیت الله المرعشی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۸۳هـ الف)، *اجوبة المسائل النصيرية*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۴۰۷هـ)، *تجريد الاعتقاد*، تهران، مکتب الاعلام الاسلامی.
- _____ (۱۳۷۵)، *شرح الاشارات و التنبيهات مع المحاکمات*، قم، نشر البلاغه.
- _____ (۱۳۸۳ب)، *مصارع المصارع*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و دانشگاه مک گیل.

قیصری، داود بن محمود (۱۳۸۱)، *رسائل قیصری: رسالة فی التوحید و النبوة و الولاية*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

_____ (۱۳۷۵)، *شرح فصوص الحکم*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷)، *شرح الهیات شفاء*، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۳)، *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، تهران، صدرا.

مظفر، محمدرضا (۱۳۹۱)، *اصول الفقه*، قم، دار الفکر.

ملا اولیاء (بی تا)، *حاشیه بر الهیات الشفاء* (چاپ سنگی)، قم، بیدار.

ملا صدرا، محمد ابن ابراهیم (بی تا)، *الحاشیة علی الهیات الشفاء*، قم، بیدار.

_____ (۱۹۸۱م)، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث

العربی.

میرداماد، محمدباقر بن محمد (۱۳۸۱)، *مصنفات میرداماد*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

نراقی، ملا مهدی (۱۳۸۰)، *شرح الالهیات من کتاب الشفاء*، قم، کنگره بزرگداشت محققان نراقی.

هیدجی، محمد بن معصوم علی (۱۳۹۱)، *تعلیقات الحکیم الهیدجی علی شرح المنظومة فی المنطق و*

الحکمة، قم، بیدار.